



تزلزل بنای خانواده، قبل از پیدایش تکنولوژی جدید و از دوره رفورم آغاز شده بود

در بخشی از یادداشت داوری‌اردکانی در پرونده سیمای خانواده سوره اندیشه آمده‌است: اگر در دوره جدید خانواده صورت دیگری یافته‌است...

در بخشی از یادداشت داوری‌اردکانی در پرونده سیمای خانواده سوره اندیشه آمده‌است: اگر در دوره جدید خانواده صورت دیگری یافته‌است به این جهت نیست که تکنولوژی به وجود آمده و نوع روابط و مناسبات مردمان را تغییر داده است. پیدایش تکنولوژی هم مسبوق به تغییری است که در نحوه تفکر بشر پدید آمده است. تزلزل بنای خانواده، حتی قبل از پیدایش تکنولوژی جدید، یعنی از دوره رفورم آغاز شده بود.

به گزارش خبرگزاری مهر، این متن گزیده‌ای است از مطلبی که داوری‌اردکانی پیش از این با عنوان «مبانی نظری تمدن و مناسبات انسانی(خانواده)» منتشر کرده است.

در مورد خانواده و مناسبات خانوادگی وقتی می‌گوییم خانوادگی جدید جمع پدر و مادر و فرزندان است، چیزی از حقیقت و ماهیت خانواده نگفته‌ایم و به این جهت، عوارض و لوازم ذاتی آن را نمی‌توانیم بفهمیم و این دوری باعث می‌شود که مثلاً سستی علایق خانوادگی را تابع و فرع تأثیرات خارجی و عوامل اجتماعی و نفسانی قلمداد کنیم. درست است که نوعی ملازمت میان این عوامل از یک سو و عوارض خانوادگی از سوی دیگر وجود دارد، اما این ملازمت بدان معنی نیست که ظهور یکی پیدایش آن دیگری را باعث شده است و ما قادریم یکی از آن‌ها را از میان برداریم تا دیگری هم مرتفع شود. با همه‌ی این‌ها غرض آن نیست که بگوییم تأثیر و تأثر در جزئیات امور مربوط به خانواده و عوارض آن به هیچ وجه نباید مطرح باشد، بلکه مقصود این است که لزوم تحقیق در معنی تأثیر و تأثر را مورد تأکید قرار دهیم و در صدد باشیم که منشأ و اصل تحول و تغییر خانواده را کشف کنیم.

وقتی تمدن تازه‌ای می‌آید که جای تمدن گذشته را بگیرد، سخن از تأثیرات گفتن، اگر مبتنی بر علم کلی نسبت به تمدن نباشد، مشغولیت و اتلاف وقت است. شاید در برخوردهایی که میان تمدن‌های قدیم به وجود آمده است، یک تمدن تأثیرات بسیار جزئی و سطحی در تمدن دیگر گذاشته باشد، اما برخورد تمدن جدید با تمدن‌های قدیمی - و به عبارت صحیح‌تر با بازمانده عادات و آداب قدیمی آن تمدن‌ها - با برخورد فی‌مابین تمدن‌های قدیم تفاوت دارد. البته تمدن‌هایی بوده‌اند که از میان رفته یا به عبارت دیگر صورت خود را از دست داده و صورت تازه پذیرفته‌اند (و مخصوصاً از آغاز تاریخ فلسفه، یونانی‌مآبی از عوارض مؤثر در تمدن اسلامی و قرون وسطای مسیحی شده است، اما تمدن جدید چنان است که باید به همه تمدن‌ها صورت بدهد و چون این تمدن در عصر حاضر از تکنولوژی منفک نیست، می‌توان مسئله را به این صورت طرح کرد که مثلاً تکنولوژی در تحول خانواده چه سهمی دارد. گرچه به ظاهر ممکن است به نتایجی هم برسیم، یک نکته را نباید از نظر دور بداریم و آن این‌که تحول ابتدا در تکنولوژی صورت نمی‌گیرد و از آن‌جا در نظامات و تأسیسات اجتماعی اثر نمی‌گذارد، بلکه در واقع این تحول در تکنولوژی و در تأسیسات اجتماعی ظاهر می‌شود؛ زیرا همه‌ی این‌ها مظاهر امر واحدی هستند که تمدن غربی است. به عبارت دیگر، این تحول بسط اصل تمدن در همه‌ی شئون آن است و این اصل در تمدن جدید عبارت است از اومانیزم یا قول به اصالت بشر. خودبنیادی (سوبژکتیویته) بشر است که مخصوصاً در عصر ما به صورت قول به اصالت علم و اصالت نفسانیات و اصالت اجتماعیات و انواع ایسم‌های فلسفی و ایدئولوژی‌ها ظاهر شده است.

کسانی هستند که در میان ایسم‌ها به انتخاب و به ترجیح یکی بر دیگری می‌پردازند، به این قصد که مثلاً آثار بقیه را از بین ببرند و جلو نشر آن‌ها را بگیرند. آن‌ها نمی‌دانند که سیر تحول یک تمدن تابع اراده و اغراض اشخاص نیست و بسط یک تمدن را نمی‌توان با حرف‌ها و بحث‌های مخالف متوقف کرد؛ چنان‌که وقتی تمدن جدید غربی به وجود آمد و تاحدودی بسط یافت، اقوام غیرغربی به درجات مختلف ناگزیر شدند که با آن تمدن تماس پیدا کنند و به اقتباس صورت آن تمدن بپردازند و تا آن‌جا که می‌توانند غربی شوند. مسئله‌ای که در این مورد مخصوصاً برای اقوامی که دیرتر به این سعی پرداخته‌اند یا سیر آن‌ها کند و نامنظم بوده است مطرح می‌شود این است که چگونه در تماسی که با غرب پیدا کرده‌اند به انتخاب بپردازند و به اخذ شئون مفید تمدن غربی و ترک آن‌چه لازم نمی‌دانند و یا به جمع و تلفیق میان تمدن قدیم و جدید بپردازند. این مسئله در اصل و اساس غلط طرح شده و مبتنی بر تصویری غلط از تاریخ اعم از فرهنگ و تمدن است؛ زیرا چنان‌که گفته شد، تمدن مرکب از اجزای پراکنده‌ای نیست که بتوان بعضی را اختیار کرده و بعضی دیگر را واگذاشت. اگر قومی بخواهد بر مبنای این تصور نادرست به اقتباس تمدن غربی بپردازد و توجه به مبانی فکری این تمدن نکند و نداند که مبنای عظیم آن مؤسس بر چه اساسی است و چگونه بسط یافته است، دچار سرگردانی و بی‌سروسامانی می‌شود و از راه بازمی‌ماند.

در این‌جا یک نکته باریک هست که ممکن است منشأ سوءتفاهم‌های عمده بشود و آن این است که اقوامی که گذشته تاریخی

و تمدن قدیمی دارند و دوره تمدن‌شان به سر آمده و آداب و رسوم و سنن گذشته‌ی آن‌ها به‌عنوان عادات خشک و خالی درآمده است، در مواجهه با تمدن غربی می‌پندارند که می‌توان این عادات و آداب را اصل قرار داد و با توجه به آن‌ها به اقتباس فرهنگ غربی پرداخت. تردیدی نیست که بدون انس و آشنایی با گذشته و تذکر نسبت به آن، تماس جدی با تفکر و تمدن غربی هم امکان ندارد. اما این عادات خشک و خالی را به‌جای فرهنگ و تمدن گذشته تلقی کردن، دوری و بیگانگی نسبت به گذشته است و اصرار در آن ما را از گذشته و آینده دور می‌سازد و بیش از پیش پیریشان و سرگردان‌مان می‌کند؛ و عجیب این است که کسانی که به این‌گونه وعظ‌ها می‌پردازند، هرگز از حدود بیان سخنان شعارمانند خارج نمی‌شوند و حاضر به طرح جدی علم و تمدن جدید نمی‌شوند تا دریابند که این تمدن با آداب و سنن گذشته نمی‌تواند مناسبتی داشته باشد. وانگهی، این‌که امروز به همه چیز و از جمله به این آداب و عادات و به گذشته، به‌عنوان شیء و به‌اصطلاح به نحو ابژکتیو نظر می‌کنیم و این روش را به‌عنوان مطلق روش پژوهش می‌انگاریم، مگر نه این است که این روش هم غربی است و نتیجه‌اش این است که به گذشته نیز صورت غربی بدهیم و آن را قلب کنیم؟

با توجه به این مقدمه، نمی‌توان خانواده را به‌عنوان جزئی از تمدن که تحول آن تحت تأثیر اجزای دیگر صورت می‌گیرد، تلقی کرد و اگر در دوره جدید خانواده صورت دیگری یافته است به این جهت نیست که مثلاً تکنولوژی به‌وجود آمده و نوع روابط و مناسبات مردمان را تغییر داده است، بلکه پیدایش تکنولوژی هم مسبوق به تغییر و دگرگونی‌ای است که در نحوه تفکر بشر پدید آمده و اگر فی‌المثل در قرون وسطی خدا دایرمدار کائنات بوده، در دوره جدید بازگشت همه چیز به بشر است و بشر اصالت دارد. منتهی چون این تغییرات کم‌وبیش به‌نحو متلازم صورت می‌گیرد، گمان می‌کنیم که تغییر یکی باید جهت تغییر دیگری باشد، وگرنه، با مراجعه به تاریخ معلوم می‌شود که تزلزل بنای خانواده، حتی قبل از پیدایش تکنولوژی جدید، یعنی از دوره رفورم آغاز شده بود.

اگر این اصل را بپذیریم، تفکیک خانواده و فرهنگ جز یک انتزاع نمی‌تواند باشد. خانواده یکی از مظاهر فرهنگ و ادب هر دوره‌ای است؛ نه جزیی از آن و اگر در طی تاریخ صورت‌های مختلف پیدا کرده است، جهت‌ش این است که ادب و فرهنگ تغییر کرده است. اما هنوز نمی‌دانیم این ادب و فرهنگ چیست و آنچه تاکنون درباره آن گفته شد، با توجه به مفهوم اجمالی آن بوده است. غالباً بحث و نزاع می‌شود که آیا فرهنگ یک قوم منشأ تحولات اقتصادی و اجتماعی است، یا برعکس، تحولات مادی و اجتماعی مبنای تحول فرهنگ است... تا وقتی که معنی محصلی از فرهنگ و تحولات مادی و اجتماعی نداشته باشیم ورود در این‌گونه نزاع‌ها بی‌معنی است.

.....

منبع:

وبسایت مجله سوره اندیشه sooremag.ir